



ترجمه: نیلوفر حق جو

رابرت ردفورد
از نیش، بوچ کسیدی و
همه مردان رئیس جمهور می گوید:

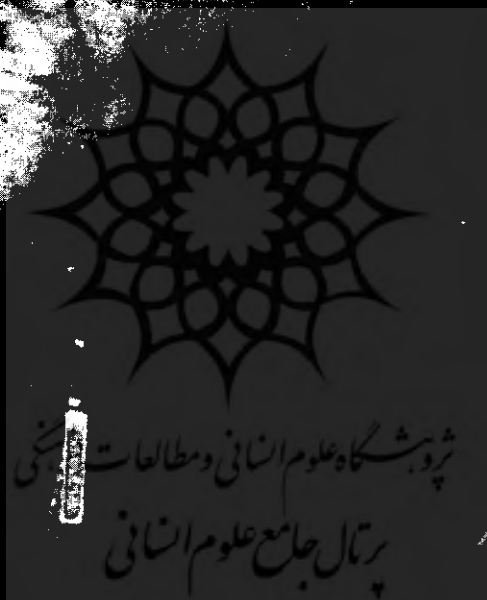
زیگر کلاسیک، ۴۰ سال سینما و... ۱۰ عکس

ردفورد دیگر یک بازیگر کلاسیک محسوب می شود. از معدود کلاسیک‌هایی که هنوز هم بر پرده سینما ظاهر می شوند. در کنار شون کانری و کلینت ایستوود آن چهره جوان و پانشاط دهه ۶۰، که به نوعی تداعی گر یک جیمز دین جدید بود (و نشانه‌های تغییر دوران هالیوود را در دهه سخت ۶۰ و ۷۰ در خود نهفته داشت). حالا با شباهت‌های بی‌رحمانه زمان تزئین شده است. ردفورد در ۶۴ سالگی تمایلی ندارد جلوی دوربین عکاسی قرار گیرد. پس مجله استودیو اینتار جالبی به خرج داده است. او را در مواجهه با عکس‌های الیوم شخصی خود قرار داده و ردفورد نیز لب به سخن گشوده است.

ردفورد را با فیلم‌هایی چون نیش، بوچ کسیدی و ساندنس کید، همه مردان رئیس جمهور، این ملک متروک شده، با برهنه در پارک و پیشنهاد بی‌شرمانه استانسیم، و با کارگردانی فیلم‌هایی مثل مردم معمولی، فیلاگرو، رودخانه‌ای در نیویورک، مسابقه تلویزیونی حضور ذهن، نجواگر اسب، و افسانه...

ROBERT REDFORD





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
پرتال جامع علوم انسانی

مواظب باش، براندو!

نیش

«من احترام زیادی برای جورج روی هیل قائل هستم. او مردی باهوش، دقیق و شوخ طبع است. هر دوی ما به طنازی علاقه مندیم. در دو فیلم با او و پل نیومن همکاری داشتیم: بوچ کسیدی و



ساندنس کید و نیش (۱۹۷۳). همان طور که در این عکس مشاهده می کنید در حال شوخی و خنده هستیم و این عکس تنها یکی از آن لحظات خوش را ثبت کرده است.»

قدرت چهارم

«قبلاً بارها درباره نکوبین همه مردان رئیس جمهور (۱۹۷۶) صحبت کرده ام. پروژه های که چهار سال به طول انجامید. جذابیت آن بیشتر از یک فیلم بود... اما از همه جالب تر پیامدهای این فیلم بود. وقتی فیلم به نمایش



عمومی گذاشته شد، به دلیل موفقیت تجاری و استقبال خوب منتقدین، تعداد داوطلبین ثبت نام در مدارس روزنامه نگاری چندین برابر شد. اما اغلب این تازه واردین دلباخته جنبه رومانیک پرسوناژهای وود وارد و برنشتاین شده بودند. در حال حاضر یکی از جنبه های اجتناب ناپذیر روزنامه نگاری یعنی جنبه اخلاقی آن از بین رفته است. امروزه مقالاتی منتشر می شوند که به واقعبینانه احترام نمی گذارند. و اگر بپرسید: «چطور می توانید مقاله ای پر از دروغ را منتشر کنید؟» پاسخ می دهند: «اما مقاله فوق العاده ای است!» اینجاست که آدم پی می برد چیزی از دست رفته است. امروزه بیشتر به شهرت می اندیشند تا انتقال واقعبینانه. اینها پیامدهای غم انگیز همه مردان رئیس جمهور هستند. من منتظر تا روزی فرا رسد که ارزش های روزنامه نگاری، جانی دوباره گیرند؛ همان ارزش هایی که روزنامه نگاران تازه وارد به ویرانی کشانده اند.»

پشت دوربین

«برخلاف تاثیری که این عکس می گذارد، هنگام فیلمبرداری مردم معمولی، نخستین فیلمم در مقام کارگردان، اصلاً احساس تنهایی نمی کردم. کاملاً راحت و آرام بودم. انتظار داشتم نتیجه کار بدتر از



این باشد... شاید به این خاطر که بودجه این فیلم تنها ۶ میلیون دلار بود و سرمایه گذاران آن دستم را کاملاً باز گذاشته بودند، احساس آرامش می کردم و دغدغه ای نداشتم. این فرصت را داشتم تا پروژه ام را توسعه دهم، فیلم بسازم و با گروه کوچکی در مکانی دور افتاده کار کنم... کارگردانی واقعاً به نظرم لذت بخش رسید. می خواستم کارگردان بشوم چون دیدگاهی بیش از پیش دقیق نسبت به فیلم هایی داشتم که در آنها بازی می کردم یا تهیه کنندگی آنها را بر عهده داشتم، اما نمی توانستم آنها را کنترل کنم. چهل سال داشتم و ده سال کار مداوم و فشرده را پشت سر گذاشته بودم... به خودم گفتم: «حالا می خواهم کار متفاوتی بکنم.»

«من بت یا الگوی خاصی نداشتم. اما مارلون براندو را به عنوان یک بازیگر دوست داشتم. حضور او بر پرده سینما بسیار ساده و در عین حال بسیار واقعی بود. براندو همیشه توجه مرا به خود جلب می کرد در حالی که سایر بازیگران تاثیر زیادی روی من نمی گذاشتند. به همین دلیل همیشه او را تحسین می کردم، اما از نزدیک او را نمی شناختم تا اینکه در سال ۱۹۶۶ شانس بازی در کنار او، در فیلم تعقیب به کارگردانی آرنور پین را پیدا کردم. البته ما فقط دو صحنه مشترک داشتیم. فرصت زیادی نبود که چیزی به من بیاموزد یا تاثیری بر من گذارد. اما در



فواصل بین برداشته ها بحث های جانبی با هم می کردیم، بحث های درباره زندگی.»

اولین تجربه با پولاک

«اولین باری که من و سیدنی همدیگر را دیدیم، سال ۱۹۶۲ بود که هر دو در فیلمی به عنوان بازیگر همکاری می کردیم. او نقش افسر مافوق مرا برعهده داشت و با توجه به این مطلب حتماً می توانید چگونگی رابطه ما را تشخیص دهید! (می خندد). و از همان جا با هم دوست شدیم. ما نگرش مشترکی نسبت به سینما داشتیم. این من بودم که برای فیلم این ملک متروک شده (۱۹۶۶)، نخستین فیلم مهم سیدنی در مقام کارگردان، او را به ناتالی وود معرفی کردم. پیش از آن سیدنی فقط چند کار تلویزیونی را کارگردانی کرده بود و یک فیلم بلند سینمایی ساخته بود که به طور قطع هرگز آن را ندیده اید... وقتی کسی که ابتدا کارگردانی این ملک متروک شده را بر عهده گرفته بود از این کار انصراف داد، من و ناتالی با این پروژه همکاری می کردیم و من نام سیدنی را برای جانشینی این کارگردان مطرح کردم. در کنار او راحت بودم. و این فیلم آغازی شد برای سالها فعالیت مشترک.»



نقطه عطف

«موفقیت بوچ کسیدی و ساندنس کید (۱۹۶۹) برای من غیر منتظره بود. این فیلم نقطه عطفی در کارنامه هنری من بود و موقعیت های خوب و بدی را برایم در پی داشت. از طرفی امکان انتخاب، خلق نقش های بدیع تر و به دست آوردن آنچه واقعاً دوست داشتم برایم بیشتر شد... پیش از آن هیچکس در هالیوود حاضر نبود برای تهیه و تولید فیلم «به مک کی رای بدهید» (به کارگردانی مایکل ریچی) به



من کمک کند و از طرف دیگر زندگی خصوصی ام دچار مخاطره شده بود... باید یاد می گرفتم بیشتر مواظب باشم و به اطرافیانم و رسانه های گروهی زود اطمینان نکنم. اما بیشترین ترسم مربوط می شد به اینکه تصویرم به عنوان یک مرد عامی، کارم را به عنوان یک هنرمند تحت الشعاع قرار دهد.»

اسکار

«واقعاً لحظه‌ای ورای واقعیت بود. این عکس احساسم را هنگام دریافت اسکار بهترین کارگردانی برای فیلم مردم معمولی (۱۹۸۱) به بهترین نحوی نشان می‌دهد.»

هنرمند و الگو

«هنگام بازی در فیلم بیرون از قریقا خوشحال نبودم چون باز هم نقشی نمادین برعهده داشتم. این فیلم بیشتر فیلمی از سیدنی پولاک بود. دوست داشتم در آن بازی کنم اما در عین حال در جستجوی چیزی بودم که هرگز نیافتم. فکر می‌کردم باید اطلاعات بیشتری در مورد این شخصیت به

مخاطب داده می‌شد. در این فیلم من نقش مرد ایده‌آلی را بازی می‌کردم که مریل استریپ دلباخته‌اش می‌شود. شخصیتی اسرارآمیز و رمانتیک! از خودم می‌پرسیدم: «یا حداقل می‌توان فهمید که او چه کاره است؟» سیدنی همواره آمیزه‌ای از حساسیت تجاری و هنری را در نظر می‌گیرد. به همین دلیل هم برای او کار کردن در هالیوود خوب است. چون سیدنی می‌داند چه فیلمی خوب فروش می‌کند. البته نیمی از وجودش دوست دارد هنرمند باشد. از نظر تجاری به او اطمینان داشتم. اما ترجیح می‌دادم با یک هنرمند تمام عیار کار کنم.»

جشنواره ساندنس

«این جشنواره برای من اهمیت زیادی دارد... معمولاً در مراسم افتتاحیه جشنواره ساندنس، یک کنفرانس مطبوعاتی برپا می‌کردم. اما حالا دیگر این کار را نمی‌کنم چون فکر می‌کنم مردم به آن توجه نمی‌کنند. به جای این کنفرانس، جلسه بحث و گفت‌وگویی با کارگردانان ترتیب می‌دهم و در این جلسه خبرنگاران نیز حضور دارند. موضع‌گیری هالیوود در قبال این جشنواره کاملاً تغییر کرده است. در آغاز آن را مسخره می‌کردند. بعد از آن ترسیدند و در حال حاضر به آن حمله می‌کنند!»

آخرین کودکی

«مهم‌ترین چیزی که دارم فرزندانم هستند. اما فکر نمی‌کنم ساختن فیلمی درباره کودکان شیوه مناسبی باشد برای نشان دادن دلبستگی به آنها. درست است، در فیلم‌هایم غالباً به کودکان می‌پردازم. چرا؟ احتمالاً چون همیشه حضور کودکی را در وجودم حس می‌کنم. اما روایت یک داستان از خلال نگاه یک کودک تجربه فوق‌العاده‌ای است. در افسانه بگرونس، بیشتر از تمام فیلم‌هایم این مسأله را حس کردم. اگر داستان این

فیلم عجیب به نظر نمی‌رسد به این خاطر است که یک کودک آن را روایت می‌کند.»

سال شمار زندگی رابرت ردفورد

- ۱۹۳۷: چارلز رابرت ردفورد در ۱۸ اگوست در سانتامونیکای کالیفرنیا متولد شد.
- ۱۹۵۸: رابرت در ۱۲ سپتامبر این سال با لولایان واگن ازدواج می‌کند. حاصل این ازدواج ۴ فرزند است. این دو در سال ۱۹۸۵ از یکدیگر جدا شدند.
- ۱۹۵۹: در نمایش داستان طولانی بر صحنه بلاسکو تئاتر شهر نیویورک بازی می‌کند.
- ۱۹۶۰: ۲۱ فوریه این سال برای اولین بار در ایزودی از سریال تلویزیونی ماوریک ظاهر می‌شود.
- ۱۹۶۲: در فیلم War Hunt نقش سرباز ساده‌ای را بازی می‌کند. این اولین حضور ردفورد در یک فیلم بلند سینمایی است.
- ۱۹۶۵: در فیلم دیزی کلاور در کنار ناتالی وود بازی می‌کند. این اولین نقش مهم ردفورد در سینماست. بازی در این فیلم، جایزه گلدن گلوب «امید آینده» را برایش به ارمغان می‌آورد.
- ۱۹۶۶: نمایش عمومی این ملک متروک شده، اولین فیلم از ۷ فیلمی که زیر نظر سیدنی پولاک کار می‌کند.
- ۱۹۶۸: در بوچ کسیدی و ساندنس کید در کنار پل نیومن بازی می‌کند که نخستین موفقیت عظیم ردفورد محسوب می‌شود. او با بخشی از درآمدی که از این فیلم کسب می‌کند ۶۰۰ هکتار زمین در ایالت یوتا می‌خرد تا ایستگاه تفریحی به نام ساندنس برای اسکی‌بازان برپا کند.
- ۱۹۶۹: مؤسسه وایلوود را برای تولید و تهیه فیلم سقوط جهنمی تأسیس می‌کند.
- ۱۹۷۴: برای بازی در فیلم نیش، نامزد دریافت جایزه اسکار بهترین بازیگر می‌شود.
- ۱۹۷۵: درماه اکتبر فیلمبرداری همه مردان رئیس جمهور به پایان می‌رسد.
- ۱۹۸۰: مؤسسه و جشنواره ساندنس را برپا می‌کند.
- ۱۹۸۱: برای ساخت فیلم مردم معمولی، اولین کارش در مقام کارگردان، موفق به دریافت جایزه اسکار بهترین کارگردان می‌شود.
- ۱۹۸۵: اکران عمومی فیلم بیرون از آفریقا.
- ۱۹۸۸: فیلم میلگرو، دومین کارش در مقام کارگردان را در جشنواره کن به نمایش می‌گذارد.
- ۱۹۹۲: نمایش عمومی فیلم رودخانه‌ای از میانش می‌گذرد با شرکت برادپیت.
- ۱۹۹۴: برای بازی در فیلم پیشنهاد بیش‌رمانه برنده جایزه تمشک طلایی به‌عنوان بدترین بازیگر سال می‌شود.
- ۱۹۹۵: نامزد دریافت جایزه اسکار بهترین کارگردانی و بهترین فیلم برای فیلم «مسابقه تلویزیونی حضور ذهن» می‌شود.
- ۱۹۹۸: برای نخستین بار در فیلمی بازی می‌کند که خود کارگردانی آن را برعهده دارد: نجواگر اسب.
- ۲۰۰۱: نمایش عمومی فیلم افسانه بگرونس و بازی در فیلم بازی جاسوسی به کارگردانی تونی اسکات به همراه برادپیت.

